

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

گفتگویی که داشتیم مربوط بود به واجب مطلق و مشروط؛ گفته شد یکی از تقسیمات وجوب، تقسیم وجوب به مطلق و مشروط است؛ نکاتی را مرحوم خراسانی در رابطه با این دو اصطلاح بیان کردند مثلاً فرمودند تعریف این دو اصطلاح نباید ما را معطل کند. اصطلاح جدیدی عالمان اصول در این دو کلمه ندارند. باید ببینیم در واژه ها آیا اصطلاح، جدید است یا همان معنای لغوی باقی مانده است؛ فقط بومی شده است. مرحوم آخوند فرمودند: اطلاق و اشتراط نسبی است و ما مطلق علی الاطلاق در شریعت مطهر نداریم؛ شما هیچ واجبی را نمی توانی تصور کنی که از همه جهات مطلق باشد حداقل از جهت شروط عام مثل بلوغ و عقل و التفات و... مشروط است.

تعریف واجب مطلق و مشروط: مرحوم آخوند می فرماید: ان الواجب مع کل شیء یلاحظ معه ان کان وجوبه غیر مشروط به، فهو مطلق و الا فمشروط کذا لک (یعنی اگر ملاحظه شد و وجوبش مشروط بود نسبت به آن پدیده مشروط به حساب می آید گرچه ممکن است نسبت به پدیده دیگر مطلق به حساب آید. مثال: نماز وجوبش، نسبت به نوع پوشش (سفید باشد سیاه باشد، پاک باشد نجس باشد و...) هیچ شرطی ندارد اما همین نماز نسبت به وقت خاص، می شود مشروط. (پایان کلام مرحوم آخوند) از اینجا به بعد یک بحث جانانه ای مطرح می شود و این بحث، چندین صفحه از کفایه را به خود اختصاص داده است گرچه ما بنا داریم به مقدار لازم بحث بکنیم و بقیه را به عنوان مطالعات به خود شما واگذار بکنیم.

آیا این تعریف، فرضیه یا نظریه، رقیب هم دارد یا نه؟ بله شیخ انصاری رقیب این نظریه است؛ شیخ انصاری می فرماید: ما واجب مشروط و مطلق داریم اما در واجب مشروط، خود واجب مشروط است و گرنه وجوب می تواند فعلی یا مطلق باشد؛ طبق این بیان ساعت 9 صبح می تواند وجوب نماز صبح بیاید اما ظرف انجام واجب بعد از دخول وقت است.

لذا مرحوم آخوند بعد از اینکه تعریف می کنند می فرمایند: ثم ان الظاهر ان الواجب المشروط نفس الوجوب فیه مشروط بحیث لا وجوب حقیقه و لا طلب واقعاً قبل حصول الشرط (یعنی ساعت 9 صبح که ما وجوبی برای نماز ظهر نداریم) لا ان الواجب فیه یكون مقیداً به بحیث یكون الطلب فعلیاً و مطلقاً و انما الواجب یكون خاصاً مقیداً ...

در اینجا یک بحثی مطرح شده است که آیا قیود واجب در واجب مشروط به هیئت بر می گردد یا به ماده؛ اگر قانون گذار فرمود: ان جائك زيد فاکرمه ... آیا ان جائك قید وجوب است (هیئت اکرم) یا قید ماده اکرم (اکرام) است؛ اگر گفتیم شرط وجوب است یعنی شرط هیئت است یعنی من بر تو آن موقع اکرام را واجب می کنم؛ اما اگر قید ماده باشد یعنی اکرام عند المجی را بر تو واجب می کنم. (در این فرض ممکن است قبل از ظهر هم نماز ظهر را واجب کند)

مرحوم آخوند: صریحاً می فرماید: قید به هیئت می خورد ظاهر جمله هم این است که به هیئت می خورد. یعنی اگر گفته شد ان جائك زيد فاکرمه یعنی وجوب اکرام مشروط به آمدن زيد است در مثال نماز، وجوب مقید به وقت زوال است و قبل از آن وجوبی نیست.

شیخ انصاری: این ظاهر را زیر پا گذاشته و فرموده قید ماده است. در اینجا بحثی مطرح شده است که آیا این نسبت به شیخ انصاری درست است یا نه؟ مرحوم آخوند می فرماید: کما نسب ذالک الى الشیخنا العلامة اعلی الله مقامه؛ محقق نائینی می فرماید: این نسبت درست نیست ایشان در فوائد الاصول جلد 1 ص 191 می فرماید: غرض شیخ این نبوده که به ماده برگردد. استاد: من خودم در دور قبل وقتی گذاشتم و مطارح الانتظار شیخ را دیدم «ص 44 و 45» عبارت را خالی از تهافت ندیدم کلام

ایشان گاه گویای این نکته است که اطلاق و تقييد وصف وجوب است گاهی هم اقتضاء می کند وصف واجب باشد. عبارت ایشان: وجوب واجب موقوف عليه است یا نه؟ این می رساند ایشان قید را قید وجوب می داند و طبیعتاً به هیئت می زند.

اما در ادامه دارد: الوجوب فی الواجب المشروط حالی الا ان الواجب شیء مخصوص بتقدير خاص و ذالك لا یوجب ان لا یتصف المورد بالوجوب فی الحال؛ این دقیقاً حاکی از این است که قید به ماده بر می گردد.

علی ای حال این نسبت مشکوک است و جای بحث بیش از این ندارد.

آیا در واجب مشروط، بگوییم وجوب مشروط است و قید هم هیئت است و وجوبی قبل از شرط نیست یا بگوییم هست؟ دلیل هر کدام چیست؟

کسانی که مثل مرحوم آخوند می گویند وجوب مشروط است به ظاهر خطابات شارع تمسک می کنند چرا که ظاهر خطاب این است که شرط به هیئت برمی گردد؛ در تمامی قوانین موضوعه اگر باری را به دوش شهروندی بگذارند معنایش این است که این شرط که حاصل شد بار بر روی دوش تو می آید اما اینکه بار جلوتر بیاید ظرف انجام بعد باشد سوبسید اضافی است.

کسی که می گوید قید ماده است و معتقد است نماز در ساعت 9 واجب شده است اما باید در ساعت 12 بخوانند و... چرا چنین حرفی می زند؟

نکته لطیفی در ذهن این ها بوده است نکته لطیف این است که هیئت معنای حرفی است در معنای حرفی وضع عام است و موضوع له خاص؛ وقتی معنا جزئی شد نمی تواند مقید شود چون چیزی می تواند مقید شود که بتواند مقسم واقع شود مثلاً انسان مقسم برای انسان مومن و کافر است اما معنای من، علی، الی و... آیا مثل معنای انسان است؟ آیا قابلیت مقسم واقع شدن را دارد؟! وقتی هم که مقسم نداشت نمی تواند تقسیم شود لذا مطلق یا مشروط بودن در باره او منتفی است چرا که یک قسم بیشتر ندارد.

اگر گفتیم در حروف وضع عام و موضوع له خاص است دیگر قابلیت مطلق و مشروط واقع شدن را نخواهد داشت اما نسبت به ماده می شود مطلق و مشروط را تصور کرد. مثلاً صلاة می تواند مقسم برای صلاة قبل از وقت و بعد از آن باشد.

برخی از آقایان (مثل مرحوم آخوند) به مرحوم شیخ اشکال کرده اند و گفته اند چه کسی گفته در حروف وضع عام و موضوع له خاص است؟ اتفاقاً در حروف وضع عام موضوع له عام مستعمل فیه عام و استعمال خاص است.

استاد: ما هم گذشته در درس گفته ایم که وضع و موضوع له در حروف عام است.

نکته: مرحوم آخوند در اینجا می فرماید: حرف شیخ انصاری درست نیست و در چند جای کفایه هم تصریح می کنند وضع حروف و موضوع له آنها عام است اما در کمال تعجب در ص 304 در بحث مقدمات حکمت می فرماید: لا تکاد تتم فی ما هو مفاد الحرف و الا لما كان المعنی حرفاً ...

استاد: در دفاع از مرحوم آخوند می توان گفت در اینجا شیخ از طرف قوم مطلب را بیان می کنند نه نظر خودشان را ما در جلسه آینده بدون اینکه وارد جزئیات (ان قلت و قلت) شویم فقط نظر خودمان را بیان می کنیم. سپس سراغ واجب معلق و منجز می رویم.

چون این بحث ثمره ای در اجتهاد ندارد ما به همین مقدار توضیح اکتفا کردیم اما شما می توانید اقسام وضع را در ابتدا کفایه ببینید سلسبیل را ببینید و...

الحمد لله رب العالمین